

پژوهشنامه زبان و ادبیات فارسی
سال دوم، شماره ششم، تابستان ۱۳۸۹
۱۱۹-۱۳۲

درنگی بر معنی «سر سفره» در مصرع «چون سر سفره رخ او توی توی...» از دفتر ششم مثنوی

دکتر هادی اکبرزاده*

چکیده:

گزارش و شرح ابیات و عبارات متون ادبی که امروزه اغلب از آن با عنوان «تعلیقات» یاد می‌شود، عمر دراز و قدمتی بیش از پانصد سال دارد. در دوره معاصر نیز پژوهشگران و محققان با نوشتن شرح و تعلیقات بر آثار کهن زبان فارسی به صورت کتاب یا مقاله، گزارشهای گوناگونی از آن متون به دست داده‌اند. توضیح این مطلب لازم است که کالبد و روساخت متون مهم ادبی، مقدمه و وسیله نخستین و بنیادین رسیدن به درونمایه و ژرفساخت آن متون است. به همین خاطر، این جنبه از پژوهش‌ها؛ یعنی گزارش درست و دقیق ابیات و عبارات متون ادبی نباید مورد بی‌توجهی و غفلت قرار گیرد. اهمیت و سودمندی چنین گزارش‌هایی زمانی آشکارتر و مشخص‌تر می‌گردد که با افسوس و اندوه بسیار بدانیم هنوز شماری از دانشجویان دوره‌های کارشناسی ارشد و دکترای زبان و ادبیات فارسی از خواندن و گزارش درست بعضی از لغات و ابیات و عبارات متون کهن ادبی ناتوانند.

* - استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد hadiakbarzade@yahoo.com

تاریخ پذیرش ۸۹/۶/۱۶

تاریخ وصول ۸۹/۴/۲۹

آنچه در این جستار بدان می‌پردازیم، یکی از یادداشت‌های پراکنده‌ای است که نگارنده سالهای متمادی، در حاشیه شرح مثنوی دکتر جعفر شهیدی نوشته است و در واقع، حاشیه‌ای است بر حاشیه ایشان در شرح این بیت از دفتر ششم مثنوی که نکاتی را در ضرورت توجه به شرح و گزارش آثار ادبی و دقت در آن خواستار است. باید گفت بی‌شک، مثنوی معنوی نیز از جمله کتابهایی است که دریایی بیکران از فرهنگ عامه و نکات ارزنده ادبی را داراست. این اثر سترگ دارای شاخصه‌های فرهنگی و ادبی خاصی است که گاه برای خواننده امروزی قابل دریافت نیست.

ترکیب «سر سفره» یکی از ترکیبات نادر و دیریابی است که مولانا در مصرع «چون سر سفره رخ او توی توی...» دفتر ششم آن را آورده است که معنای آن ترکیب برای نویسنده این جستار دغدغه ایجاد کرده است و از سوی دیگر، بسیاری از شارحان در معنی آن حدس‌هایی زده‌اند. این نکته نیز درخور توجه است که آنچه در معنی این ترکیب بدان دست یافته‌ایم، از تمامی فرهنگ لغت‌های زبان فارسی فوت شده و بدان توجهی نشده است.

نویسنده با تبیین معانی گونه‌گون این ترکیب در میان کتب ادبی، به کاربرد آن در دیگر متون ادبی اشاره می‌کند و معنی این ترکیب را در مصراع مورد بحث با توجه به شواهد یافته شده در مصراع مورد بحث گزارش می‌کند. امید است که خوانندگان، نکته انگشت نهاده و یاد کرده ما را حمل بر بی‌احترامی به ساحت آن گزارشگر بزرگ (دکتر شهیدی) ندانند و نپندارند که آنچه در این مقاله آمده، از سر هوی و هوس «خالف تعرف» است. نامه دکتر شهیدی نیز در پاسخ به این معنی نویافته ضمیمه مقاله است.

واژه‌های کلیدی:

سفره، سر سفره، خوانچه، طبق، دستار خوان، دفتر ششم مثنوی.

مقدمه:

این طالب علم بی‌بضاعت، سالها به خاطر علاقه‌ای که به مثنوی داشتم، شرح مثنوی

دکتر شهیدی را از جزء چهارم دفتر اول که ادامه کار استاد فروزانفر بود، تا پایان دفتر ششم (جلد ۱۰) بعد از انتشار آن مجلدها می‌خواندم و نکاتی را در حاشیه ابیات آن اثر سترگ، یادداشت می‌نمودم و تا آنجا که در توان اندیشه‌ام بود، برای معنی کردن و گشودن معنی بعضی از ابیات دشوار و عبارات دیریاب به تکاپو می‌افتادم و حاصل کار را برای آن شارح بزرگوار می‌فرستادم. حاصل این کوشش‌ها را که نقدی بر کار دکتر شهیدی در شرح مثنوی بود، در جایی به چاپ نرساندم و تمامی مکاتبات اینجانب با آن استاد گرامی هنوز برجاست. آنچه در این جستار می‌آید یکی از آن یادداشت‌هاست که منتشر می‌گردد. باید گفت برای کندوکاو در معنی این ترکیب، ابتدا تمامی شرح‌هایی که بر این بیت مثنوی نوشته شده بود، فراهم گشت و سپس دریافتیم که همه شارحان در معنی آن راه خطا رفته‌اند و هیچ کدام مشکل این ترکیب را نگشوده‌اند. فرهنگ‌ها نیز از این معنی که ما بدان دست یافته‌ایم، سخنی نگفته‌اند و با اینکه این ترکیب در متون گذشته نیز شواهد بسیار دارد، هیچ یک از شارحان مثنوی بدان توجهی نکرده و از ارائه شاهد و معنی آن سر باز زده‌اند.

بحث و بررسی

در دفتر ششم مثنوی «در داستان آن عجزه که روی زشت خویشان را جندره و گلگونه می‌ساخت و ساخته نمی‌شد و پذیرا نمی‌آمد.» ابیات ذیل آمده است:

بود کمپیری نود ساله کلان	پر تشنج روی و رنگش زعفران
چون سر سفره رخ او توی توی	لیک در وی بود مانده عشق شوی
ریخت دندان‌هاش و مو چون شیر شد	قد کمان و هر حسش تغییر شد...

(مولانا، ۱۳۷۵: ۳۳۴)

این ابیات در توصیف پیرزنی نود ساله است که چهره‌ای پر از چین و شکن چون سر سفره داشته است... آنچه در این بحث بدان می‌پردازیم، مصرع اول بیت دوم ابیات بالاست که در آن آمده است: «چون سر سفره رخ او، توی توی» که در آن «رخ پیرزن» به «سر سفره»

مانند شده است. نگارنده در این مقاله به این پرسش که چرا مولوی این تشبیه را به کار برده است پاسخ می‌دهد و به طور اجمال معنای این ترکیب را گزارش می‌کند.

دکتر سید جعفر شهیدی در توضیح «سر سفره» در شرح مثنوی خود آورده است: «بعض شارحان آن را «دستار خوان» معنی کرده‌اند و بعضی «گوشه سفره» اما چنان که می‌بینیم، دستار خوان و سر سفره (خود به خود) چین و شکن ندارد و چین و شکن عارضی ممکن است در هر پارچه‌ای پدید شود و اختصاص به سفره ندارد تا مشبّه‌به قرار گیرد. گمان می‌رود سر سفره در این بیت معنی دیگری داشته باشد:

هر گه که سر سفره کس گردد شق کوهان شتر خواهد و مقل ازرق
هر روز به موم زرد و مرهم کردن صحت پس از آن طلب نمودن از حق

(یوسفی طبیب، به نقل از آندراج) (شهیدی، ۱۳۸۰: ۱۸۲)

و سپس به این نتیجه رسیده‌اند که: «ظاهراً [از] سر سفره در این بیت توی و چین و شکن مقصود است.» (همان)

نگارنده این جستار پس از تأمل در این مصراع، به جستجوی شواهدی برای سفره پرداخت و به این نتیجه دست یافت که سفره در گذشته به دو شکل زیر بوده است:

۱- پارچه‌ای گسترده که بر آن خوردنی و نوشیدنی می‌نهادند و بدان دستار خوان نیز می‌گفته‌اند. شایان ذکر که سفره امروزی احتمالاً همان سفره درازی بوده است که بالای خوان (طبق چوبی بزرگ) می‌گسترده‌اند. برای این معنی از سفره شواهد بی‌شماری در دست است که فقط به چند مورد اشاره می‌شود:

فردوسی:

یکی سفره پیش پرستندگان بگسترد و برخاست چون بندگان

(فردوسی، ۱۳۷۸: ۸۷۲)

اسرار التوحید: «خواجه حسن مؤدب گفت: چون این روز نماز دیگر بگزاردیم، شیخ مرا بخواند و گفت: «ای حسن، صوفیان چند تنند؟» گفتم: «صد و بیست کس‌اند، هشتاد مسافر و چهل مقیم.» گفت: «فردا چاشتشان چه خواهی داد؟» گفتم: «آنچ شیخ اشارت

کند!» گفت: فردا باید که هر کسی را سر بره تر پیش نهی و شکر کوفته بسیار بیاری تا بر آن مغز می‌پاشند و هر کسی را رطلی حلوی خلیفتی بشکر و گلاب پیش نهی و عود و گلاب بسیار بیاری تا ما عود می‌سوزیم و گلاب بر ایشان می‌ریزیم و کرباس‌های گزور شو بیاری و این سفره در مسجد جامع بنهی تا آن کسانی که ما را در غیب، غیبت می‌کنند به رأی العین ببینند که حق، سبحانه و تعالی عزیزان درگاه عزت را از پرده غیب چه می‌خوراند... این جمله ساخته شد و بامداد پگاه برفتم و کرباس بستدم و در مسجد جامع سفره بکشیدم بر آن جمله شیخ اشارت کرده بود. (محمدبن منور، ۱۳۶۷: ۷۳ - ۷۲)

«روز دیگر، پگاه برفتم و کرباس‌ها به مسجد جامع بردم و سفره بیفکندم بر آن جمله که شیخ اشارت فرموده بود.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۱: ۵۹)

این معنی امروزه نیز از سفره دریافت می‌شود.

۲- شکل دیگر آن که در ارتباط با مصرع مورد بحث است، به صورت سفره امروزی (دستار خوان یا پارچه گسترده) نبوده است؛ بلکه توشه‌دان یا پارچه‌ای مدور بوده است که سر آن را با بند یا ریسمانی می‌بسته‌اند که نگارنده این مقاله، پس از مراجعه به آثار قدما شواهد بسیاری مبنی بر وجود چنین سفره‌ای یافته است.

مواردی که در ذیل می‌آید، وجود این شکل از سفره را به اثبات می‌رساند:

- گاه سفره را به میخ آویزان می‌کرده‌اند. دو شاهد مثال در این جا می‌آوریم:

مثنوی:

صوفی‌ای بر میخ روزی سفره دید	چرخ می‌زد جامه‌ها را می‌درید
بانگ می‌زد نک نوای بی‌نوا	قحط‌ها و دردها را نک دوا
چون که دور و شور او بسیار شد	هر که صوفی بود با او یار شد
کخ‌کخی و های‌وهویی می‌زدند	تای چندی مست و بی‌خود می‌شدند
بوالفضولی گفت صوفی را که چیست	سفره آویخته از نان تهیست

(مولانا، ۱۳۷۵: ۳۳۴)

در هفت پیکر نیز «سفره» بر درخت آویخته شده:

پیر گفتش بر این درخت خرام
سفره، آویخته است و کوزه فرود
گر نیاز آیدت به آب و طعام
... سفره‌ی نان گشاد و لختی خورد
پرز ز نان سفید و آب کبود
از رقاق سپید و گرده زرد
(نظامی، ۱۳۷۳: ۶۷)

- سر سفره را با بند یا ریسمانی می‌بسته‌اند:

مجیر بیلقانی:

بر سفره هر آن که خورد حلوا
چون سفره شود رسن به گردن
(بیلقانی، ۱۳۷۳: ۶۷)

- سر سفره دارای حلقه‌هایی بوده است که رسن یا بند از آن حلقه‌ها می‌گذشته است و با کشیدن این بند یا رسن، سر سفره بسته می‌شده است:

عبید زاکانی:

آه از آن صوفیان ازرق پوش
که ندارند عقل و دانش و هوش
رقص را همچو نی کمر بسته
لوت را همچو سفره حلقه به گوش
(زاکانی، ۱۳۷۳: ۶۷)

- سفره، مشبه به چیزهای گرد قرار گرفته است:

مشبه به برای انجیر:

سفره انجیر شدی صَفروار
گر همه مرغی بدی انجیرخوار
(نظامی، ۱۳۷۲: ۶۷)

مشبه به برای چرخ و گردون:

سفره چرخ و نان شطرنجی
چیست تا در سمات او سنجی
(فرغانی، ۱۳۷۳: ۶۷)

اشتهای من از آن صادق بود دایم که من
قانعم از سفره گردون به یک نان همچو صبح
(صائب، ۱۳۷۱: ۱۱۲۱)

سفره گردون ندارد لقمه‌ای بی زهر چشم سیر شد از زندگی هر کس گدای خود نشد
(همان: ۱۸۱)

مشبه به برای دل: (دل به سفره مانند شده است)

توشه تو علم و طاعت است در این راه سفره دل را بدین دو توشه بیابان
(ناصر خسرو، ۱۳۶۵: ۲۸۶)

البته، بیابان (پر کن) نیز با سفره رابطه دارد.

مشبه به برای شکم:

چون است شکمش نمی شود سیر با آن که چو سفره پر ز نان است
(فرغانی، ۱۳۷۳: ۲۵)

- با فعل گشادن و بستن به کار رفته است:

نو نو از چشمه خوناب چو گل تو بر تو روی پر چین شده چون سفره زر بگشاید
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۰۷)

شاهد برای گشادن «سر سفره»:

مریم گشاده روزه و عیسی بیسته نطق کو در سخن گشاد سر سفره سخا
(همان: ۱۳)

گشادند سفره بر آن چشمه سار که چشمه کند آب را خوشگوار
(نظامی، شرف‌نامه، ۱۳۶۸: ۵۱۸)

چون بر آن آب سفره بگشادند نان بخوردند و آب در دادند
(نظامی، هفت پیکر، ۱۳۷۳: ۱۰۱)

بگشاد سلام سفره خویش حلوا و کلیچه ریخت در پیش
(نظامی، لیلی و مجنون، ۱۳۷۶: ۲۲۳)

سر سفره را به هم کردن:

چون خود به قدر رغبت آن خورد مادر سر سفره را به هم کرد
(امیر خسرو، ۱۳۷۰: ۲۶)

گلستان: «... و سگ اصحاب کهف را استخوانی نینداختی، خانه او را کس ندیدی در گشاده و سفره او را سر گشاده.» (سعدی، گلستان، ۱۳۷۳: ۲۷۵)

سر سفره را بستن:

مولوی:

بستم سر سفره زمین را بگشا سر خم آسمان را
(مولوی، ۱۳۷۶: ۹۵)

یا:

ماه رمضان آمد، ای یار قمر سیما بر بند سر سفره، بگشای ره بالا
(مولوی، ۱۳۷۶: ۱۲۶۳)

- یکی از معانی سفره در کتب لغت «توشه دان مسافر است» (متنهی الارب) که با سفر رابطه دارد:

سفره سفر به صورت کیسه‌ای بوده است که سر آن را می‌بسته و در آن نان و خوردنی می‌نهادند.

شواهد:

به سفر سفره گزین خوانچه مخواه مرد خوان باش غم خانه مخور
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۶۶۶)

توشه تو علم و طاعت است در این راه سفره دل را بدین دو توشه بیابان
(ناصر خسرو، ۱۳۶۵: ۱۶۹)

یا:

در قوصره همی به سفر خواست رفت جانت زان برگرفت سفره در خورد مطهره
گر جای گیر نیست چو جسم این لطیف جانت تن را چرا تهی است میانش چو قوصره
(همان، ۲۶۸)

گاه سفره‌نشین کنایه از مهمان است (آندراج):

سفره مائده پرداز همه است تا همه سفره‌نشین سفزند
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۵۹۱)

- گاه در مقابل خوان که دراز و گسترده بوده، آمده است:

گر نباشد به دعوتی سفره می شود او دراز خوان هموار
(نظام قاری، به نقل از لغت نامه)

- سر سفره و شکن آن به ابروی در هم کشیده مانند شده است:

حرامت بود نان آن کس چشید که چون سفره ابرو به هم درکشید
(سعدی، ۱۳۷۸: ۱۰۱)

منظور از ابرو در هم کشیدن سفره، سر سفره است که در هنگام بستن پر از چین و شکن می شده است.

آقایان انزابی نژاد و سعید قره بگلو نیز در شرح این بیت بوستان آورده اند: «وجه شبه در مصرع دوم چیست؟ ظاهراً پاسخ این است که سفره یا گشاده است که می تواند مانندگی با روی گشاده داشته باشد، به ویژه که وقتی سفره های پارچه ای را می گشودند، صاف و هموار می کردند و یا بسته. سفره گویا در قدیم بند داشته که چون بند آن را می کشیدند، بسته می شد و سفره بسته و پیچیده و چروک شده می تواند شباهتی با روی درهم و عبوس داشته باشد.» (همان: ۳۰۵)

- از شواهدی دیگر که اثبات می کند سفره غیر از صورت امروزی به شکل دیگر نیز بوده است، این که در آندراج و فرهنگ رشیدی، سر سفره، کنایه از سوراخ مقعد دانسته شده است:

هر گه که سر سفره کس گردد شق کوهان شتر خواهد و مقل ازرق
هر روز به موم زرد ازرق کردن صحت پس از آن طلب نمودت از حق
(یوسفی طیب، آندراج، به نقل از لغت نامه)

خاقانی نیز آورده است:

به زر سفره پشت از فشارش امعا به سیم کان میان ران ز جنبش اعصاب
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۳۸)

یا:

سفره زبر او چو سفره گل از برون سرخ و از درون زردیش
 خواجه شد هندوی غلامی ترک تا وفا دارد از جوانمردیش
 (کزازی، ۱۳۷۸: ۸۹۱)

در رباعیات خاقانی نیز بین سفره و... رابطه وجود دارد.

قالب نقش‌بندی لاهوت است ... گلخن ابلیس و چه هاروت است
 گر سفره پر زر است... هر روزه هر ماه نه... حقه پر یاقوت است
 (خاقانی، ۱۳۷۵: ۴۷۷)

عجیب‌تر از همه این که در قصیده‌ای از ناصر خسرو آمده است:

در قوصره همی به سفر خواست رفت جانت زان برگرفت سفره در خورد مطهره
 گر جای گیر نیست چو جسم این لطیف جان تن را چرا تهیست میانش چو قوصره
 بنگر که چون به حکمت در بست کردگار سفره‌ی تو را و مطهره را سر به حنجره
 (ناصر خسرو، ۱۳۷۹: ۵۴۳)

یعنی... سر سفره و مطهره تو را با حنجره بست.

در توضیحات استاد دکتر جعفر شعار و دکتر کامل احمد نژاد نیز سفره و مطهره، خوراک و دفع آن معنی شده است و حنجره کنایه از سخن و کلام دانسته شده است. (همان)

مهمترین شاهدی که وجود سفره‌ای غیر از سفره امروزی وجود داشته، تشبیه انار به سفره دیبا در بیتی از منوچهری است و بی‌شک بهترین شاهدی است که گفته‌های نگارنده را در وجود سفره‌ای به شکلی غیر از شکل امروز اثبات می‌کند. در این بیت از منوچهری انار به سفره‌ای از دیبا مانند شده است که آستر آن زرد رنگ و قسمت بیرونی آن قرمز رنگ است. شکل ظاهری انار با سفره‌ای که مورد نظر ماست، کاملاً یکسان است:

نار مانند یکی سفرگک دیبا آستر دیبه زرد، ابره آن حمرا

سفره پر مرجان تو بر تو تا بر تا دل هر مرجان چون لولوکی لا لا
 سر او بسته به پنهان ز درون عمدا سر ماسورگی در سر او پیدا
 (منوچهری، ۱۳۷۵: ۲۰۳-۲۰۲)

سفره در داستان سمک عیار نیز توشه‌دانی است که در آن دایره نهاده‌اند: «کنیزک به خانه رفت و سفره‌ای از ادیم بیاورد و بگشاد و از آن جا دایره‌ای بیرون کرد و به دست روح افزا داد.» (الارجانی، ۱۳۴۷: ۴۷) و: «درختی چنار دید بزرگ و حوضی آب فراخ و در برابر آن حوض و درخت صفه‌ای بزرگ ساخته و تخت افکنده و در هر گوشه‌ای سفره نان آویخته...» (همان، ج ۵: ۴۳۳)

نتیجه‌گیری:

از جمله مشکلاتی که در متون ادبی فارسی وجود دارد، اصطلاحات و ترکیباتی است که در بین گروه خاصی از مردم، در دوره‌ای خاص، رایج بوده که خارج از مردم آن گروه یا بیرون از آن دوره خاص، مفاهیم آن اصطلاحات، یا آشفته و درهم می‌شود که در نتیجه، در فرهنگها یا شرح‌ها به صورت پریشانی درج گشته و محقق را دچار سر در گمی می‌کند و یا به کلی از زبان و گویش مردم بیرون رفته که در این صورت اگر شاعری یا نویسنده‌ای - احتمالاً - آن اصطلاح را به کار برده باشد معنی آن بر محقق و هم بر خواننده اثر روشن نیست. با توجه به شواهد بالا، همان گونه که استاد بزرگوار دکتر سید جعفر شهیدی در توضیح سر سفره آورده است، نظر شارحان دیگر که سر سفره را دستار خوانی یا گوشه سفره دانسته‌اند، رد می‌شود، چرا که سر سفره در این جا رابطه‌ای با دستار خوان یا گوشه سفره ندارد و معنای درست آن، این است که شکل سفره در این مصرع با شکل سفره متداول امروزی تفاوت دارد و سفره مورد بحث مانند توشه‌دان و طعامدانی بوده است که گاه در سفر از آن استفاده می‌کرده و همچنین سر آن را با ریسمان یا نخ‌کی که از حلقه‌های آن می‌گذشته، می‌بسته‌اند و چیزی شبیه به همیان زر بوده است. البته، نظر استاد شهیدی که نوشته‌اند: دستارخوان و سر سفره خود

به خود چین و شکنی ندارد و چین و شکن عارضی ممکن است در هر پارچه‌ای پدید شود و اختصاص به سفره ندارد تا مشبه‌به قرار گیرد، کامل به نظر نمی‌رسد؛ چرا که، با توجه به شواهد متعدد، مشخص می‌شود که نوعی سفره در قدیم وجود داشته است که بند یا ریسمان داشته و سر سفره را با آن بند می‌کشیده و می‌بسته‌اند. در مصراع مورد بحث نیز سر سفره به خاطر چین و شکنی که داشته است، مشبه‌به روی پیر زن قرار گرفته و تشبیهی زیبا به وجود آمده است. شایان ذکر است که شاعران و نویسندگان در روزگار خود با این عبارات و ترکیبات پیرامون خود پرورش می‌یافته‌اند، و بسیاری از معانی واژه‌ها و عبارات را درک می‌کرده، با آنها می‌زیسته و سرانجام - به خواست یا نخواست - در آثار ادبی خود می‌آورده‌اند. این گونه ترکیب‌ها و یا معانی آنها در زمان خود شاعران و نویسندگان قابل فهم عارف و عامی بوده است و همگان آنها را در می‌یافته‌اند و در نتیجه شعر یا نثر آنان قابل فهم و درک بوده است، ولی با گذشت زمان و تغییر وضعیت اجتماعی که علل گوناگونی می‌تواند داشته باشد، آن گونه مطالب از ذهن مردم پاک و برای نسل‌های بعد، مسأله‌ای غریب و دور از ذهن می‌شده است و این یکی از دشواری‌های کار شارحان در توضیح و شرح بعضی از ابیات و گاه ترکیبات است که کمتر بدان توجه شده است.

منابع:

- ۱- افضل الدین، خاقانی. (۱۳۷۵). دیوان، با مقدمه استاد بدیع الزمان فروزانفر، تهران: انتشارات نگاه.
- ۲- امیر خسرو دهلوی. (۱۳۷۰). دیوان، تصحیح سعید نفیسی، تهران: جاویدان.
- ۳- الارجانی، فرامرز بن خداداد بن عبدالله. (۱۳۴۷). سمک عیار، تصحیح پرویز ناتل خانلری، ج ۱، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۴- دهخدا، علی اکبر. (بی‌تا). لغتنامه، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.

- ۵- زنجانی، برات. (۱۳۷۳). احوال و آثار و شرح مخزن الاسرار نظامی گنجوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۶- سعدی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۷۸). بوستان، شرح و گزارش از دکتر رضا انزابی نژاد و دکتر سعید قره بگلو، تهران: انتشارات جامی.
- ۷- شفیعی کدکنی، محمد رضا. (۱۳۷۲). آنسوی حرف و صوت، گزیده اسرار التوحید، تهران: انتشارات سخن.
- ۸- شهیدی، سید جعفر. (۱۳۸۰). شرح مثنوی، دفتر ششم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۹- صائب، محمد علی. (۱۳۷۱). دیوان، به کوشش محمد قهرمان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۰- عبید زاکانی. (۱۳۷۳). کلیات، به اهتمام محمدجعفر محجوب، تهران.
- ۱۱- فردوسی. (۱۳۷۸). شاهنامه، به تصحیح سعید حمدیان، تهران: قطره.
- ۱۲- کزازی، جلال الدین. (۱۳۷۸). گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی، تهران: نشر مرکز.
- ۱۳- میهنی، محمدبن منور. (۱۳۶۷). اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید، تصحیح دکتر شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات آگاه.
- ۱۴- مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۷۵). مثنوی معنوی، تصحیح رینولد نیکلسن، ج ۳، تهران: انتشارات توس.
- ۱۵- ----- (۱۳۷۶). کلیات شمس، تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر.
- ۱۶- منوچهری. (۱۳۷۵). دیوان منوچهری، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، تهران: انتشارات زوآر.

۱۷- ناصر خسرو. (۱۳۶۵). **دیوان ناصر خسرو**، تصحیح مینوی و محقق، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

۱۸ ----- (۱۳۷۹). **دیوان حکیم ناصر خسرو**، دکتر جعفر شعار و دکتر احمد کامل نژاد، تهران: انتشارات پیام امروز.